

جغرافیای تاریخی مکران

دکتر سید ابوالقاسم فروزانی*

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز

(از ص ۱۷۳ تا ۱۹۰)

تاریخ دریافت: ۸۹/۰۱/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۹۰/۰۹/۱۷

چکیده

مکران، ناحیه‌ای است که در جنوب بلوچستان و در سواحل شمالی دریای مکران (عمان) قرار دارد. این سرزمین، از موقعیت جغرافیایی ویژه‌ای برخوردار است و بنادر آن از دیرباز، جایگاه تجاری ممتازی داشته‌اند. مکران، از تاریخی چندهزار ساله و تمدنی ارزشمند بهره‌مند است. درباره ریشه لغوی مکران و محدوده آن سرزمین و نیز پیوستگی اداری و سیاسی آن‌جا با ایالت‌های مجاور، نظرات گوناگونی وجود دارد. همچنین، در مورد شهرها، بنادر و آبادی‌های مربوط به مکران، اختلاف آراء بسیار است. در این مقاله، بر اساس اطلاعات موجود در منابع و اسناد تاریخی و جغرافیایی و نیز تحقیقات صاحب‌نظران، تلاش شده است که پاره‌ای ابهامات درباره مکران برطرف گردد.

واژه‌های کلیدی: مکران، گدروزیا، بلوچستان، تیز، پنجبور.

مقدمه

درباره نام سرزمین مکران، جایگاه جغرافیایی، حدود آن جا، شهرها، بنادر و آبادی‌های مربوط به آن ولایت و نیز پیوستگی اداری و سیاسی آن ناحیه به دیگر ولایات مجاور، در میان صاحب‌نظران، اختلاف آراء فراوان است. در این مقاله که با هدف ابهام‌زدایی از برخی نظرات محققان و اثبات یا ردّ پاره‌ای از دیدگاه‌های صاحب‌نظران، بر اساس منابع اصیل تاریخی و جغرافیایی به نگارش در آمده، به ضرورت به موضوعات فرعی؛ اما مرتبط با تحقیق پرداخته شده است. به همین منظور، ابتدا درباره مکران در دوران معاصر، به صورت مختصر سخن به میان آمده و سپس، آراء گوناگون درباره نام مکران و ریشه لغوی آن، از گذشته‌های بسیار دور تا چند قرن بعد از ورود اسلام به ایران، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. محدوده ولایت مکران که در دو بخش مکران در عهد باستان و مکران در قلمرو اسلام، مورد نظر واقع شده، از مواردی است که به استناد منابع موثق جغرافیایی و تحقیقات علمی صاحب‌نظران، مورد کنکاش قرار گرفته است. همچنین، ذیل عنوان شهرها، بنادر و آبادی‌های مهم مکران، ضمن توجه به یافتن صورت واقعی تلفظ بعضی اسامی شهرها و آبادی‌های واقع در مکران، از اهمیت ویژه برخی نواحی مهم آن ولایت، سخن به میان آمده است. در آخرین مبحث این مقاله، اوضاع اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی ولایت مکران، با توجه به اطلاعات موجود در منابع اصیل، مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در پایان، بر اساس مباحث یاد شده، در یک نتیجه گیری کلی، یافته‌های تحقیق ارائه گردیده‌اند.

۱- مختصری درباره مکران در روزگار معاصر

مکران سرزمینی است که در جنوب بلوچستان قرار گرفته است (باسورث، ۱۳۷۰: ۳۷). سید احمد ادیب پیشاوری، در تعلیقات خویش بر کتاب تاریخ بیهقی، در مورد محدوده مکران چنین نوشته است: «ولایتی است در مشرق کرمان و جنوبی سیستان، شمالی بحر هند و غربی سند و مملکت قصدار» (بیهقی، بی تا: ۲، ۱۰۶۸). مکران که چنان که در صفحات آینده خواهیم دید، در گذشته از وسعتی چشمگیر برخوردار بوده است، اکنون در محدوده‌ای نه‌چندان بزرگ؛ اما همچنان در موقعیت جغرافیایی بسیار ارزشمندی قرار دارد و این امر، از گذشته تاکنون، به‌ویژه در رونق اقتصادی آن سرزمین، بسیار مؤثر واقع شده است. در حال حاضر، مکران از سمت شمال به سراوان و بمپور، از جنوب به دریای

عمان، از مشرق به کلات (در پاکستان) و از طرف مغرب به بشاگرد محدود است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۴، ۲۱۳۹۲). از آن جا که این سرزمین، از نظر اداری در تقسیمات کشوری ایران، جزو بلوچستان است، آگاهی بر این موضوع لازم است که: «بلوچستان کنونی ایران، قسمتی از سرزمین بلوچستان قدیم است که از شمال تا افغانستان، از شرق تا رودخانه سند، از جنوب تا سواحل دریای عمان و از غرب تا مرز کرمان محدود بوده است». به نوشته کتاب مقدمه‌ای بر جغرافیای تاریخی ایران، بلوچستان که «سرزمینی باستانی، با آثار کهن که از هویت تاریخی پنج هزار ساله برخوردار است... منطقه‌ای است کوهستانی، در شرایط آب و هوایی بیابانی و خشک که در جنوب شرقی فلات ایران واقع است» (بیک محمدی، ۱۳۷۷: ۱۹۸).

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه (۱۳۱۳ - ۱۲۶۴ هـ ق.)، دولت استعمارگر انگلیس که بر هندوستان مسلط بود، برای تعیین مرز امپراتوری خود با ایران، ژنرال گلداسمیت (Goldsmidt) را در رأس هیأتی به ایران فرستاد تا خط مرزی بلوچستان را مشخص سازد. سرانجام در پی پذیرفتن پیشنهاد گلداسمیت توسط ناصرالدین شاه، «سرزمین کلات، با نام بلوچستان انگلیس از ایران جدا و به خاک هندوستان (بزرگ) ضمیمه شد و مرز فعلی ایران و پاکستان، از بندر گواتر تا شرق کوهک تعیین گردید». چند سال بعد (۱۸۷۱ - ۱۸۷۰ م.)، بخش شمالی آن قسمت؛ یعنی فاصله بین کوهک تا ملک سیاه (مرز مشترک سه کشور ایران، افغانستان و پاکستان) نیز، به وسیله هیأتی به سرپرستی گلداسمیت، مرزبندی گردید (همان: ۱۶۴).

۲- آراء گوناگون درباره نام مکران و ریشه لغوی آن

در گذشته‌های بسیار دور، قوم سومر (Sumer)، در رأس خلیج فارس و دو طرف شط العرب به سر می‌بردند و قوم اکد (Akkad)، در شمال شرق زیستگاه آنان سکونت داشتند. بر اساس یافته‌های باستان‌شناسان آمریکایی، سابقه تمدن سومری‌ها به بیش از سه هزار سال قبل از میلاد باز می‌گردد. از آن جا که بر اساس کتیبه‌های موجود، یکی از پاتسی‌های (فرمانروایان) سومری که «ان ناتوم» (Ennatum) نام داشته، در حدود سه هزار سال قبل از میلاد، به جنگ با عیلامی (ایلامی)‌ها پرداخته است (پیرنیا، ۱۳۶۲: ۲۵-۲۱). می‌توان به این نتیجه رسید که سومری‌ها، دست کم از سه هزار سال قبل از میلاد، موفق به تشکیل سلسله حکومتی شده بودند. در دوران حکومت سومری‌ها، سواحل

خلیج فارس به اشغال آنان در آمد (همان: ۲۲). بر این اساس، می‌توان گفت که دوران تاریخی خلیج فارس، از روزگار حکومت سومری‌ها آغاز می‌شود.

در کتیبه‌های سومری و اکدی، بارها از دو منطقه «مکن» (Makkan) و «ملوخ» (Mellukhah) یاد شده است. در کتاب تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، آمده است که با توجه به این که نام دو ناحیه مذکور، غالباً همراه با یکدیگر ذکر شده، می‌توان احتمال داد که آن نواحی، از لحاظ جغرافیایی نزدیک به یکدیگر قرار داشته‌اند. محققان و باستان‌شناسان را، عقیده بر این است که مکن، همان منطقه عمان در جنوب خلیج فارس است (وثوقی، ۱۳۸۴: ۲۶ - ۲۴). دونالد هاوولی، با تأکید بر این که «محل ماگان و ملوخه که در الواح، معمولاً با هم از آن‌ها نام برده شده، به‌طور دقیق تعیین نشده و یافتن محل آن‌ها، با اشکال رو به رو گشته است»، می‌گوید: دیلمون (تیلمون) را «به‌طور عمومی، بحرین کنونی دانسته‌اند»، نزدیک‌ترین منطقه به بین‌النهرین به‌شمار آورده، ملوخه را دورترین سرزمین نسبت به آن‌جا (بین‌النهرین) دانسته و ماگان را سرزمینی بین دیلمون و ملوخه محسوب کرده‌اند. وی، یادآوری می‌کند که ماگان را بیشتر، همان کشور عمان می‌دانند؛ «هرچند که بلوچستان، مکران و فارس در جنوب ایران هم، به عنوان دیگر شهرهای جایگزین عمان مورد اشاره و اظهار نظر واقع شده‌اند». در تألیف هاوولی آمده است که: «پیوستگی جغرافیایی و با هم آمدن نام‌های ماگان، ملوخه با خطوط درشت و در الواح به دست آمده، دلالت بر نزدیکی جغرافیایی آن دو ندارد، ممکن است که ماگان مرکز پخش کالاهای (ملوخه) بوده باشد» (هاوولی، ۱۳۷۷: ۲۹).

لازم به یاد آوری است که «سنت جغرافیایی بشر در دوران باستان، محدوده کنونی دریای عمان، خلیج فارس و بخش‌های شرقی عمان در اقیانوس هند را با نام دریای پارس^(۱) می‌شناخته است» (وثوقی، ۱۳۸۴: ۳۵). نام مکن در دوره هخامنشیان، با اندک تغییری، به صورت مکا (Mekka) در آمده و در متون یونانی نیز با همین تلفظ به کار رفته است (همان: ۲۶). هرودت، از مکا به صورت ماکیان (Myciens) یاد کرده و آن‌جا را در زمره ایالت چهاردهم هخامنشی به‌شمار آورده است (همان: ۳۸). در کتاب جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی آمده است که کلمه بابلی مکا، به معنی خانه (سکونتگاه) است (قرچانلو، ۱۳۸۰: ۱۸۱). در کتیبه‌ای که از داریوش اول هخامنشی، در بیستون، در سی کیلومتری شهر کرمانشاه، بر تخته‌سنگی واقع در ارتفاع ۱۰۵ متری رشته‌کوه زاگرس به جای مانده (داندمایف، ۱۳۷۳: ۲۴)، از ماکا به‌عنوان یکی از بیست‌وسه کشوری که تا آن

زمان) تحت تابعیت داریوش بوده‌اند، نام برده شده است (همان: ۳۴۳). در نقش رستم، واقع در سه ربع فرسنگی تخت جمشید، در کتیبه‌ای که بالای مدخل آرامگاه داریوش اول هخامنشی، به سه زبان پارسی قدیم، عیلامی و آسوری نوشته شده و علاوه بر پارس، از سایر ولایات تحت فرمان آن پادشاه سخن به میان آمده، از یکی از ممالکی که در تصرف داریوش بوده، به صورت «مکیا» (مچیا) یاد شده است. پیرنیا، دربارهٔ جایگاه جغرافیایی مکیا می‌گوید: «مکیا را تطبیق با طرابلس غرب و برقه نموده‌اند؛ زیرا یونانی‌ها مردم این مملکت را مکسوئس نامیده‌اند» (پیرنیا، ۱۳۶۲: ۱۲۱ - ۱۱۷). لازم به توضیح است که طرابلس غرب و برقه، امروزه جزء کشور لیبی هستند (محبوب و یآوری، ۱۳۶۲: ۲۹۵ - ۲۹۴). همچنین، باید گفت که برقه اکنون، به بن‌غازی معروف است (پیرنیا، ۱۳۶۲: ۱۰۰) و آن‌جا (بن‌غازی)، در حال حاضر یکی از پر جمعیت‌ترین شهرهای کشور لیبی به-شمار می‌رود (محبوب و یآوری، ۱۳۶۲: ۲۹۴). پیرنیا، در کتاب ایران باستان (تاریخ مفصل ایران قدیم)، دربارهٔ مکیا نظر دیگری ابراز کرده است. وی می‌گوید جایگاه «مکیا یا مچیا نیز، محققاً معلوم نیست. برخی آن را با مکران تطبیق می‌کنند، عده‌ای با طرابلس غرب و برقه. عقیدهٔ اولی، بیشتر قوت دارد» (پیرنیا، بی تا: ۲، ۱۴۵۴).

در مورد ملوخ باید گفت که بعضی محققان، ملوخ را شامل کرانه‌های شمالی خلیج فارس و ساحل ایران، تا شرق درهٔ سند می‌دانند؛ اما کرامر، سومرشناس مشهور، به استناد متن دو کتیبهٔ سومری و اکدی «سرزمین ملوخ را منطبق بر حبشه و سواحل دریای سرخ دانسته است». همچنین، از آن‌جا که در کتیبه‌های آشوری، از کرانه‌های دریای سرخ به نام ملوخ یاد شده است، «انطباق این نام با سرزمین کنونی حبشه، محتمل‌تر می‌نماید» (وثوقی، ۱۳۸۴: ۲۶).

نام مکن که نخستین‌بار، در کتیبه‌های سومری و اکدی دیده می‌شود، نشانگر قدمت این سرزمین است. نام این ایالت در دوران هخامنشیان، نخستین بار در کتیبه‌های باقی مانده از داریوش اول به چشم می‌خورد و «به نظر می‌رسد که نام مکا یا مکه یا میکوی، در دورهٔ هخامنشیان به دو سوی سواحل خلیج فارس حد فاصل امارات متحدهٔ عربی کنونی^(۲) - عمان قدیم - و سواحل روبروی جزیرهٔ کیش، اطلاق می‌شده است». گفتنی است که در سال‌های آغازین پادشاهی داریوش اول، چهار ولایت اسه‌گرته (در انتهای جنوب شرقی بیابان مرکزی ایران)، زرنگه (سیستان)، یاوثیه = یوتیه (لارستان کنونی) و مکه (در بخش‌های ساحلی خلیج فارس)، به دلیل شورش‌های

گسترده، «به پرداخت باج و خراج هنگفت مجبور شدند و از نظر مرتبه اداری نیز تنزل یافتند و جزو ایالت هره هوتیش که ساکنان آن نسبت به داریوش وفادار بودند، درآمدند» (همان: ۳۹ - ۳۷).

پیرنیا، «هرخوواتیش» را با رخج (افغانستان جنوبی تا قندهار) تطبیق داده است (پیرنیا، ۱۳۶۲: ۱۱۸)؛ اما به نوشته کتاب تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، تا زمانی که داریوش ناحیه سند و اطراف آن را به متصرفات خود نیفزوده بود، ایالتی به نام هره هوتیش (Harahvatish)، در منتهی‌الیه جنوب شرقی قلمرو هخامنشیان واقع بوده و «محدوده آن، تقریباً با ایالت مکران در دوره‌های بعدی یکی بوده است» (وئوقی، ۱۳۸۴: ۳۶). لازم به توضیح است که در زمان داریوش، در سال ۵۱۲ ق. م، ایرانی‌ها از رودخانه سند گذشته و قسمتی از هند غربی را به قلمرو ایران ضمیمه کردند. پس از این فتح، به دستور داریوش، کشتی‌هایی به فرماندهی فردی یونانی، به نام اسکیلاس (با هدف آشنایی با گذرگاه‌های آبی)، به سوی دریای عمان رهسپار شدند. این هیأت، به روایت هرودوت «از رود سند سرازیر شده و سواحل بلوچستان و مکران امروزی را پیموده»؛ سپس از سواحل عربستان گذر کرده و از باب‌المنذب، به بحر احمر (دریای سرخ) وارد شده است (پیرنیا، بی تا: ۱، ۶۳۰-۶۲۹).

در زمان اسکندر مقدونی، یکی از سرداران او به نام نئارخوس، مأموریت یافت تا سواحل خلیج فارس را شناسایی کند. «آغاز مسافرت او، از سواحل بلوچستان کنونی صورت پذیرفته است. وی نخست، از منطقه گدروزیا (Gedrosia) عبور می‌کند». نئارخوس، در سفرنامه خویش از سواحل گدروزیا، به نام سواحل ماهی‌خوران یاد کرده است (وئوقی، ۱۳۸۴: ۴۳). به نوشته ت. و. هیگ (T. W. Haig)، خاورشناس انگلیسی، یونانیان ناحیه ساحلی بلوچستان را به نام گدروزیا می‌خواندند (بیهقی، بی تا: ۲، ۱۰۸۳). بارتولد معتقد است که «از قرار معلوم، آرینها (آریایی‌ها)، منطقه ساحلی (شمال دریای پارس) را بعد از کرمان اشغال کرده‌اند و ظاهراً این ولایت، نام یونانی خود، گدروسیا (گدروزیا) را، از نام آن شاخه از ملت ایران دارد که هرودوت، دروسیاوی نامیده است». وی که گدروسیا را همان مکران دانسته، با بیان این موضوع که این ولایت، نام خود را از طایفه دروسیاوی گرفته، آن طایفه را جزو پارسی‌ها می‌داند (بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۶۸ - ۱۵۸). هیگ معتقد است که یونانیان، از ناحیه ساحلی بلوچستان، به‌عنوان مسکن ماهی‌خواران (Ichthyophage) یاد می‌کردند (بیهقی، بی تا: ۲، ۱۰۸۳). به نوشته کتاب تطبیق

لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران «ایک سیو فاکوروم»، یا «اش تیو فاکوروم» که در زبان یونانی، به معنای ماهی خوار است، نامی بود که یونانیان، به طایفه‌ای که در ساحل دریای مکران (عمان)، سکونت داشتند و غذای آنان و نیز خوراک دام‌هایشان، ماهی بود، اطلاق می‌کردند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۸۰). به نظر بارتولد، مکران نامی نیست که توسط قومی از آریایی‌ها، روی این ناحیه گذاشته شده باشد و «به عقیده علمای کلمه مکران مشتق از نام یک قوم دراوی است که یونانی‌ها، ماکای یا موکای می‌گفتند و در کتیبه‌های میخی، ماکا و ماسیا خوانده می‌شود. در کتاب استفان بیزانسی که از جغرافیایونویسان یونان است، اسم ولایت به شکل ماکاره نه دیده می‌شود» (بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۶۸). به نظر هیگ، ترجمه کلمه یونانی Ichthyophage که در زبان فارسی «ماهی خوران» است، «باعث تفننی در اشتقاق نام کنونی آن شده است و با احتمال‌های بیشتر، آن را به یک سرچشمه دراویدی می‌رسانند» (تاریخ بیهقی، بی تا: ۲، ۱۰۸۳).

به نوشته کتاب مقدمه‌ای بر جغرافیای تاریخی ایران، بلوچستان کنونی در زمان گذشته، شامل دو قسمت بود: «یکی، ناحیه جنوبی کنار دریا به نام ماکا یا مکوران که محققان، آن را ماهی خوران معنی کرده‌اند و دیگری، نواحی مرکزی و شمال، به نام گدروزیا که مرکز آن پهره یا فهرج، یعنی دشت ایرانشهر و بمپور کنونی بوده است» (بیک محمدی، ۱۳۷۷: ۱۹۹ - ۱۹۸). مؤلفان مسلمان، در کتاب‌های خویش از مکران، به صورت مکوران هم یاد کرده (بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۶۸) و درباره اشتقاق کلمه مکران هم، نظرات گوناگونی ارائه نموده‌اند. یاقوت حموی، ضمن آن که مکران را به ضم میم و سکون کاف می‌داند، به این نکته اشاره کرده است که در شعر عربی، کاف مکران را به صورت مشدد آورده‌اند. یاقوت احتمال داده است که مکران، جمع مکر باشد. وی همچنین، از قول حمزه (اصفهانی) چنین آورده است که شاید مکران، در اصل ماه کرمان بوده که سپس، مختصر شده و به صورت مکران در آمده است. یاقوت، به این موضوع نیز اشاره کرده که مکران منسوب است به مکران بن فارک بن سام بن نوح و او (مکران)، با کرمان برادر بود (الحموی، ۱۹۹۵ م: ۵، ۱۸۰ - ۱۷۹). سعید نفیسی، در تعلیقات خویش بر کتاب تاریخ بیهقی، با بیان این که «مطالبی که یاقوت در اشتقاق کلمه مکران گفته، پیداست که سرتاپا نادرست و حتی کودکانه است»، با ذکر دلایلی، نظرات یاقوت را مردود شمرده است (بیهقی، بی تا: ۲، ۱۰۷۱ - ۱۰۷۰). به نوشته سعید نفیسی، در کتاب گنج دانش (تألیف محمد تقی حکیم)، مکران منسوب به مکران بن هیتل شده است (همان: ۱۰۸۳ - ۱۰۸۲).

۳ - محدوده ولایت مکران

الف - مکران در عهد باستان

همان‌گونه که در صفحات گذشته گفته شد، مکران نام نواحی ساحلی گدروزیا (بلوچستان) بوده است؛ اما به جز نواحی جنوبی آن که به دریای مکران (عمان) محدود می‌شد و نواحی شمالی آن که تا نواحی مرکزی گدروزیا امتداد داشت، محدوده شرقی و غربی آن، به‌طور دقیق مشخص نبود. سعید نفیسی، با توجه به نظرات ابن خردادبه معتقد است که «سرزمین مکران، ظاهراً در زمان ساسانیان با خاک سند که جزو ایران بوده، ناحیه مستقلی تشکیل می‌داده است». نفیسی، به استناد نوشته ابن خردادبه می‌گوید که اردشیر بابکان (بنیان‌گذار سلسله ساسانیان)، کشور خود را به سی و سه ناحیه تقسیم کرده و فرمانروای هریک از آن نواحی را که حکومتی موروثی داشتند، شاه می‌گفتند. به اعتقاد سعید نفیسی، «ناحیه‌ای که بعدها به‌طور مطلق، به آن مکران گفته شده و در زمان‌های نزدیک به ما، بیشتر به نام بلوچستان معروف شده و سرانجام، در میان ایران و هندوستان انگلیس و پاکستان امروز تقسیم شده است. بنابراین، فهرستی که ابن خردادبه ضبط کرده، در زمان ساسانیان به سه ناحیه تقسیم شده» است. نفیسی، از نواحی سه‌گانه چنین یاد کرده است: «یکی، ناحیه مکران که حکمران آن را مکران شاه می‌گفتند و دیگری، ناحیه چادرنشینان کوچ که عنوان شاه آن را ابن خردادبه، قفص شاه ضبط کرده است. سوم، ناحیه قیقان که قسمت شمالی مکران و بلوچستان امروز و مجاور خاک سند باشد و حکمران آن را قیقانشاه می‌گفتند» (بیهقی، بی‌تا: ۲، ۱۰۷۲ - ۱۰۷۱). در کتاب چچ نامه آمده است که (رای) چچ بن سیلائج (فرمانروای سند)، برای مشخص کردن حدود مملکت خود اقدام کرد و کشمیر را به عنوان مرز شرقی قلمرو خود معین کرد و تصمیم گرفت که حد مکران را مشخص کند. در آن هنگام، که سال دوم هجری و اوضاع ایران آشفته بود و «امور سلطنت، به زنی رسیده بود»، چچ با اطلاع از این احوال، «به استعداد تمام، رو به بلاد کرمان کرد و از آن‌جا، به بلاد مکران روی نهاد». وی جویی را که میان مکران و کرمان واقع بود، به عنوان حد آن دو ولایت تعیین کرد و «بر لب جوی خرماي انبوه‌تر نهال کرد و داغ کرد که این حد است که در عهد چچ بن سیلائج بن بساس، ملک سند بود» (کوفی، ۱۳۸۴: ۴۹ - ۴۸).

ب- مکران در قلمرو اسلام

به نوشته تاریخ طبری، در سال ۲۳ هـ.ق.، تنی چند از سرداران عرب مأمور تصرف بعضی از ولایات ایران شدند. از آن جمله، حکم بن عمرو تغلبی، برای گشودن سرزمین مکران گمارده شد و سرداری به نام شهاب بن مخارق به او پیوست. در آن جا سهیل بن عدی و عبدالله بن عبدالله، که کرمان را به تصرف در آورده بودند، به یاری حکم بن عمرو تغلبی شتافتند. در آن حال، مردم مکران برای رویارویی با اعراب، در اردوگاهی در خارج از شهر خویش، در حال آماده باش بودند. هنگامی که مسلمانان به اردوگاه اهالی مکران رسیدند، پادشاه سند که راسل نام داشت، به یاری مکرانیان شتافت؛ اما در نبردی که میان مسلمانان و اهالی مکران، به رهبری راسل، در چندمنزلی نهر (مهران) روی داد، مسلمانان پیروز شدند و راسل منهزم گردید و اردوگاه وی، به تصرف مسلمانان درآمد. در این جنگ، بسیاری از اهالی مکران کشته شده و مسلمانان در مکران اقامت گزیدند. حکم بن عمرو، پس از این پیروزی خلیفه عمر را از ماجرا آگاه ساخت و عمر، پس از کسب اطلاع از ویژگی‌های مکران، «به حکم بن عمرو و سهیل نوشت که هیچ‌کس از سپاه شما از مکران نگذرد و به این سوی نهر پس کنید» (طبری، ۱۳۶۲: ۵، ۲۰۱۷ - ۲۰۰۶). موضوع تصرف مکران، در کتاب چچ نامه به صورتی دیگر آمده است. در این کتاب، آغاز حمله مسلمانان به سند در سال پانزدهم هجری، در زمان خلافت عمر بن الخطاب (۲۳- ۱۳ هـ.ق) و در هنگامی که چچ بن سیلانج، فرمانروای (رای) سند بود، ذکر شده است. جنگ‌های مسلمانان و اهالی سند، سال‌ها ادامه داشت (کوفی، ۱۳۸۴: ۸۳ - ۷۲)؛ اما چنین بر می‌آید که مکران در نخستین حملات اعراب، به تصرف آنان درآمد و مرکزی برای دست‌اندازی اعراب به سند شد. بنا بر روایتی، در سال بیست و سوم هجری، مکران به تصرف مسلمانان درآمد (مؤلف ناشناس، ۱۳۸۳: ۲۷۹ - ۲۷۸).

در زمان خلافت ولید بن عبدالملک اموی (۹۶ - ۸۶ هـ.ق.)، سردار وی حجاج بن یوسف (ثقفی)، از خلیفه ولید «دستوری خواست به جهت غزوه سند و هند»؛ اما خلیفه، ابتدا با تقاضای حجاج مخالفت کرد؛ ولی سرانجام به آن درخواست تن در داد (کوفی، ۱۳۸۴: ۹۱). حجاج، ابتدا سرداری به نام بدیل بن طهفه را مأمور گشودن سند و هند کرد؛ اما بدیل، در این راه کاری از پیش نبرد و جان خویش را از دست داد. حجاج، پس از دریافت خبر کشته‌شدن بدیل، پسر عمو و داماد خود، محمد بن قاسم را «به غزو هند و سند نامزد فرمود». از آن جا که هنگامی که محمد بن قاسم در مسیر خویش به مکران

رسید، فردی به نام محمد بن هارون بر آن‌جا حکومت داشت، می‌توان دریافت که مکران، از مدتی پیش از آن در تصرف مسلمانان بوده است (کوفی، ۱۳۸۴: ۹۹-۹۱).

ابن خردادبه در کتاب المسالك الممالک، مکران را از نواحی مربوط به سرزمین سند دانسته است (ابن خردادبه، ۱۹۶۷ م: ۲۴۲). یعقوبی نیز در کتاب البلدان، مکران را از بلاد سند بر شمرده است (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۵۷). اصطخری (استخری) نیز مکران را در زمرة سرزمین سند دانسته و از این موضوع سخن رانده است که «مکران را ناحیت‌های فراخ و پهن هست» (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۷۹). درباره محدودۀ سند در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب آمده است که «ناحیتی است مشرق وی رود مهران است و جنوب وی دریای اعظم است و مغرب وی ناحیت کرمان است و شمال وی بیابان است، کی به حدود خراسان پیوسته است» (مؤلف ناشناس، ۱۳۷۲: ۳۶۲). لازم به توضیح است که رود مهران که به نوشته استخری، «رودی نیک بزرگ و خوش است... و در بزرگی و تیزی، مانند رود نیل است»، از (دامنه‌های جنوبی) کوه‌هایی که (دامنه شمالی‌اش) سرچشمه رود جیحون است، آغاز می‌شود و از آن‌جا به سوی ملتان^(۳) می‌رود و سپس، به منصوره^(۴) وارد می‌گردد و پس از گذر از شرق دیبل^(۵)، به دریا سرازیر می‌شود (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۸۳). در کتاب آثار البلاد و اخبار العباد آمده است که «نهر مهران، عرض آن چون عرض دجله است، یا زیاده از آن» و این رودخانه، سرانجام «می‌افتد به دریای فارس، پایان سند» (قزوینی، ۱۳۷۱: ۱، ۱۶۲ - ۱۶۱). گفتنی است که رود مهران، به نام رود اندس نیز خوانده می‌شود (لسترنج، ۱۳۶۲: ۳۵۴).

مقدسی هنگام توضیح درباره سند می‌گوید: «من این سرزمین را به پنج خوره بخش نموده‌ام. مکران را نیز که نزدیک و چسبیده بدان است، بر آن افزودم تا سرزمین‌ها به یکدیگر پیوسته باشد» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲، ۷۰۰). ابن حوقل از بیابانی یاد کرده که «در لابلاي کرمان و مکران و سند است». وی به این موضوع اشاره نموده است که آن بیابان، «سراسر مسکونی و دارای چادرها و خانه‌های نیین و جز آن است» (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۴۱). در کتاب اشکال العالم، درباره مکران، نوشته‌های استخری تکرار شده است که «مکران، ولایتی است بزرگ و فراخ و بیشتر بیابان» (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۶). در کتاب الأنساب، مکران از نواحی مربوط به کرمان بر شمرده شده است (السمعانی، ۱۴۱۹ هـ: ۴، ۳۴۹). در کتاب آثار البلاد و اخبار العباد، راجع به مکران آمده است که «ناحیه‌ای است میان زمین سند و بلاد تیز، شهرها و قریه‌ها(ی) آن بسیار است» (قزوینی، ۱۳۷۱: ۱، ۳۵۹).

یاقوت حموی، به این موضوع اشاره کرده که مکران نام کرانه دریا است (الحموی، ۱۹۹۵م: ۵، ۱۷۹). در نزهةالقلوب، مکران ضمیمه کرمان محسوب شده و در مورد آن جا (مکران) چنین آمده است که «مکران، ولایتی وسیع است و داخل عمل کرمان است» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۴۱).

۴- شهرها، بنادر و آبادی‌های مهم مکران

قبل از ورود به این بحث، لازم به تذکر است که به دلیل معرّب شدن اسامی شهرها، بنادر و آبادی‌های مکران، آگاهی بر تلفظ صحیح آن اسامی، احتیاج به توجهی ویژه دارد. همچنین، اشتباهات کاتبان در نگارش بعضی اسامی و نیز، نقطه‌گذاری‌های آن‌ها و سرانجام، برخی بی‌قیدی‌های مصححان در تصحیح اسامی، مشکل‌آفرین است؛ چنان که پیش از این گفته شد، ابن خردادبه مکران را از نواحی مربوط به سرزمین سند دانسته است. وی در قسمتی دیگر از کتاب خویش، شهرهای سند را شامل قیقان، بنّه، مکران، مید و قندهار بر شمرده است. ابن خردادبه، هنگام ذکر مسافت‌های میان بعضی از شهرهای سند، از آبادی‌هایی نام می‌برد که در سایر منابع به این تفصیل نیست. وی از فهرج، طابران، باسورجان (شهر مرکزی خرون)، قریه یحیی بن عمرو، هذار، مدر، موساره، درک بامویه، تجین، مقاطعة البلوص (نواحی واگذار شده به بلوچ‌ها)، کوه مالج، نخل، قلمان، سرای خلف، فنزبور، حیس (تیس = تیز؟)، قندابیل، سرای داران، جثیه و قصدار نام برده و از ابتدای مکران تا منصوره را ۳۸۵ فرسخ دانسته است (ابن خرداد به، ۱۹۶۷م: ۵۶ - ۵۴). استخری از قندابیل، به‌صورت شهری بزرگ که در بیابان واقع شده و «شهری خوش و نزه است، با درختان بسیار»، یاد کرده است (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۸۰).

یعقوبی در مورد فهرج می‌گوید: «اهالی آن، فره‌اش نامند و این، آخرین شهر تابع کرمان است و رییس مکران مدعی است که از مضافات مکران می‌باشد». یعقوبی، سپس از «خروج»، به‌عنوان اولین شهر از مضافات مکران یاد کرده و شهر فنزبور را بزرگترین شهر مکران دانسته است (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۶۲). به نوشته اصطخری (استخری)، شهر کیز (کیج)، مقر حاکم مکران بوده و «آن، شهری خوش و نزه است، با درختان خرما بسیار و فرضه مکران و آن نواحی است». استخری، کیز را به‌اندازه نیمی از مولتان دانسته است. وی همچنین، از (بندر) تیز (= تیس، نزدیک بندر چابهار)، به‌عنوان فرضه (بارانداز) مکران یاد کرده و آن را معروف به تیز مکران دانسته است. وی، قنزبور (فنزبور) را

بزرگترین شهر مکران بر شمرده و از «به»، «بند»، «قصر قند»، «درک»، «فهلپهره»، به عنوان شهرهای کوچک مکران یاد کرده است. استخری همچنین، از شهر راسک و روستاهایی به نام خروج و جدران نام برده است (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۸۰-۱۷۹).

از آن‌جا که کتاب جغرافیایی حدود العالم من المشرق الی المغرب، که به وسیله مؤلفی ناشناس، در سال ۳۷۲ هـ.ق. فراهم آمده، به زبان فارسی است، شاید بتوان صورت واقعی تلفظ بعضی اسامی شهرها و آبادی‌های مکران را از آن کتاب به دست آورد. در تألیف یاد شده، راجع به تیز که یکی از بنادر مهم مکران بوده، آمده که آن‌جا، نخستین شهر از حدود سند، بر کران دریای اعظم و جایی گرمسیر است. در آن کتاب همچنین، از دیگر شهرهای مکران چنین سخن رفته است: «کیز، کوشک قند، نه، بند، دزک (درک)، اسفک، این همه شهرهای اند از حدود مکران... و پادشاه مکران، به شهر کیج نشیند». مؤلف حدود العالم، این نکته را نیز یادآوری کرده که «راسک، قصبه (مرکز) ناحیه جروج است». به نوشته وی، مشکی شهرکی اندر بیابان بوده و پنج بور، مهم‌ترین شهر سند به‌شمار می‌رفته و پهلپره، شهری از نواحی جروج به‌شمار می‌آمده است (مؤلف ناشناس، ۱۳۷۲: ۳۶۵ - ۳۶۴).

در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، اسامی آبادی‌های دیگری، به نوشته‌های کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب افزوده شده است. به نوشته مقدسی، قصبه (مرکز) مکران، بنجپور است و مشکه، گیج (کیج)، برای، شهر، بربور، خواش، دمندان، جالک، دزک، دشت علی، حیز (تیز؟) است. وی به نقل از ابراهیم فارسی (استخری)، از کبرتون و راسک یاد کرده و در مورد راسک می‌گوید: «این، خود شهرک روستای خروج است که بند، قصر قند، اصفقه، فهل فهر، قنبلی، ارمابیل نیز در آن است» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲، ۷۰۲ - ۷۰۱). در کتاب اشکال العالم نیز ارمابیل و قنبلی، جزو مکران به‌شمار آمده است (جهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۳). در تألیف استخری، در مورد آن دو شهر آمده است که: «ارمابیل (ارمابیل) و قنبلی، دو شهر بزرگند و مسافت در میانه ایشان، دو منزل است و در میانه ارمابیل و دریا، مسافت نیم فرسنگ است» (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۸۰). چنان که ملاحظه شد، به‌عنوان نمونه در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، به‌جای کوشک قند، قصر قند آمده و اسفک، با تلفظ عربی به‌صورت اصفقه و پهلپره، به شکل فهل فهر و مشکه، به‌جای مشکی و گیج (کیج)، به‌جای کیز نوشته شده است. گفتنی است که سعید نفیسی معتقد است که صورت اصلی فارسی کیز و کیج را باید کیژ دانست (بیهقی،

بی تا: ۲، ۱۰۸۶). همچنین، بارتولد از بنجبور یا فنزبور، به صورت پنجپور یاد کرده است (بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۶۹). لازم به توضیح است که بنجبور (فنزبور)، در حال حاضر با نام پنج گور مشهور است (لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۵۲).

۴- اوضاع اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی در ولایت مکران

در نزهةالقلوب آمده است که «مکران، مملکتی بزرگ است از اقلیم دوم. وسعتش دوازده مرحله، دارالملکش فنزبور (بنجبور)... و زراعات و عمارات بسیار و قرای بی شمار دارد» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۶۲). مقدسی، از بنجپور به عنوان قصبه مکران، چنین یاد کرده است: «دژی از گل، گردش خندق دارد. در میان نخلستان است و دو دروازه به نام در «توران»، در «تیز» دارد». وی درباره آب مورد استفاده اهالی آن جا می گوید که از نهر است و مسجد جامع آن ها، در میان بازار قرار دارد. مقدسی در مورد تیز می گوید که در کرانه دریا واقع است و «پر نخلستان، دارای چند رباط نیکو و جامعی زیبا است» (مقدسی، ۱۳۶۱، ۲، ۷۰۲-۷۰۱). استخری، از تیز به صورت تیز مکران یاد کرده و آن شهر را فرضه (بارانداز) مکران دانسته است (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۷۹). مقدسی هم از تیز، به عنوان باراندازی معروف یاد کرده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲، ۷۰۴-۷۰۳). مؤلف حدود العالم من المشرق الی المغرب، راسک را «جایی آبادان و بسیار مردم و بازرگانان بسیار» بر شمرده است (مؤلف ناشناس، ۱۳۷۲: ۳۶۴). استخری، از کیز (کیج)، به عنوان مقر حاکم مکران نام برده و در مورد شهر یاد شده می گوید: «آن، شهری خوش و نزه است، با درختان خرما بسیار و فرضه مکران و آن نواحی است». وی، وسعت آن جا را به اندازه نیمی از شهر مولتان دانسته است (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۸۰-۱۷۹).

چنان که گفته شد، در حدود العالم، از «بازرگانان بسیار»، در شهر راسک یاد شده؛ اما پهلپره، به عنوان جایی کم نعمت مطرح گردیده است (مؤلف ناشناس، ۱۳۷۲: ۳۶۵). استخری نیز، از شهر راسک و روستاهایی به نام خروج و جدران نام برده و درباره محصول جدران می گوید: «در آن جا، پانیذ و نیشکر بی حد و عد می باشد و تمامت پانیذ که در آفاق حمل می افتند، از آن جا مرتفع باشد؛ الا چیزی اندک که از ناحیت ماسکان نقل می افتند» (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۸۰). لازم به ذکر است که پانیذ (فانیذ)، همان شکر سفید است (حبیبی، ۱۳۸۰: ۲۱۴). استخری، با یادآوری این موضوع که «مشکی»، از جمله مناطق گرمسیر است، به این نکته اشاره دارد که «انواع فواکه (میوه های

سردسیر، در آن جا می‌باشد» (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۸۰). به نوشته ابن خردادبه، درآمد سرزمین مکران، در ازای دریافت یک میلیون درهم (از سوی خلیفه عباسی)، به متقاضیان واگذار می‌شد (ابن خرداد به، ۱۹۶۷ م.: ۲۴۲). استخری، فاصله شهرهای مختلف سند را بر شمرده که از آن میان، مسافت بین بعضی از شهرهای مکران، بدین شرح آمده است: از تیز تا کیز (کیج)، پنج منزل؛ از کیز تا قنز بور، (پنجبور) دو منزل؛ از قنز بور تا «درک»، سه منزل و از «درک» تا «راسک»، سه منزل است (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۸۱).

توجه به این نکته لازم است که به دلیل کم‌آبی ولایت مکران، «سکنه سیار و کوچ نشین، در این ولایت غلبه داشت» (بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۶۸). همچنین به نوشته مقدسی، بیشتر نواحی مکران کویر بود و در آن سرزمین، کشاورزی بیشتر به صورت دیم رواج داشت (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲، ۷۱۱). استخری، از این موضوع که «غالب اوقات در آن جا (مکران) قحط می‌باشد» یاد کرده است (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۷۹). مقدسی، از «سیه چردگی» اهالی مکران سخن گفته و از زبان اهالی مرکز آن جا (بنجپور)، با عنوان زبان بلوچی نام برده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲، ۷۰۳). در مورد زبان اهالی مکران، در تألیف استخری آمده است که «زبان اهل مکران، پارسی و مکری است» (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۷۹). این موضوع را ابوالقاسم جیهانی نیز، در کتاب اشکال العالم تکرار کرده است (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۶). به احتمال فراوان، زبان مکری در واقع، لهجه‌ای از زبان پارسی بوده است.

راجع به مذهب اهالی مکران باید گفت که چنان‌که پیش‌تر یاد شد، مردم آن سرزمین، برابر لشکریان اسلام مقاومت کردند؛ اما سرانجام، از آنان شکست خوردند و مکران به تصرف مسلمانان درآمد. یاقوت حموی، به این موضوع اشاره دارد که مکران، به عنوه (از طریق جنگ)، به دست مسلمانان افتاد (الحموی، ۱۹۹۵ م.: ۵، ۱۷۹). پس از دهه های نخستین قرن اول هجری، به‌طور طبیعی، اسلام در آن سرزمین رو به گسترش داشته است. مقدسی از اسلام، به عنوان دین اهالی بنجپور یاد کرده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲، ۷۰۳). وجود مسجد جامع زیبا و رباط‌های نیکو در «تیز» (که در سطور پیش، از آن‌ها سخن گفته شد)، حاکی از گسترش اسلام در آن بندر مشهور است. استخری، از منطقه ای «خوش و نزه»، به نام ایل که در میانه کیزکانان و قندابیل قرار داشته، به عنوان جایی که «تمامت سکان آن جا مسلمان‌اند»، یاد کرده است (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۸۱). از آنچه مقدسی درباره اوضاع مذهبی سند (که مکران نیز در محدوده آن قرار داشت) نوشته است، چنین بر می‌آید که علاوه بر مذهب سنت، که دین اکثریت مردم آن جا بود

و مذهب شیعه، که اهالی مولتان به آن عقیده داشتند، معتقدان به مذاهبی که مقدسی از آن‌ها، به‌عنوان شرک و بت‌پرستی یاد کرده، در سند به سر می‌برند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲، ۷۱۳ - ۷۰۰).

نتیجه

بر اساس آنچه در صفحات گذشته گفته شد، مکران ولایتی است که در جنوب بلوچستان قرار دارد و از سابقه‌ای کهن برخوردار است. دوران تاریخی خلیج فارس، از زمان حکومت سومری‌ها، در بیش از پنج هزار سال قبل آغاز شد. در کتیبه‌های باقی مانده از عهد سومریان، از مناطقی با نام‌های مکن و ملوخ یاد شده است که در مورد آن‌ها، نظرات مختلفی وجود دارد. با آن که بعضی محققان، ملوخ را شامل کرانه‌های شمالی خلیج فارس و ساحل ایران تا شرق درهٔ سند دانسته‌اند؛ اما با توجه به دلایلی که ذکر شد، احتمال بیشتر آن است که ملوخ را با حبشه بتوان تطبیق داد. دربارهٔ مکن، به‌طور کلی می‌توان گفت که این کلمه که به‌عنوان نام یکی از ولایات تحت امر هخامنشیان، به‌صورت مکا آمده، بر دو سوی سواحل خلیج (دریای) پارس گفته می‌شده است؛ هرچند در مورد گدروزیا (بلوچستان)، این نظریه پذیرفتنی است که طایفه‌ای از پارسی‌ها که به نام دروسیایوی معروف بودند، پس از ورود به منطقهٔ سواحل دریای پارس، نام خود را به آن‌جا دادند؛ اما در مورد نام مکران، نظرات هیگ و همچنین بارتولد، در مورد این که مکران، مشتق از نام یک قوم دراوی است، قابل توجه به نظر می‌رسد. دیدگاه‌های یاقوت دربارهٔ اشتقاق کلمهٔ مکران، چنان که دیدیم مردود شناخته شد. با توجه به نظرات مختلفی که دربارهٔ محدودهٔ ولایت مکران در عهد باستان و نیز در دوران اسلامی ذکر شد، می‌توان گفت که مکران قبل از تصرف سند، در قلمرو هخامنشیان بوده؛ اما پس از آن که سند به ایران ضمیمه شد، مکران در حوزهٔ این ایالت مربوط به ایران قرار گرفت. در منابع مختلف، محدودهٔ مکران به صورت متفاوت ذکر شده؛ اما این موضوع مسلم است که فنزبور (بنجبور = پنجبور)، کیج (کیز)، تیز (تیس) و راسک، از جمله شهرهای مهم مکران محسوب می‌شدند.

از میان شهرهای یاد شده، تیز اهمیت بازرگانی فراوانی داشت و کیز (کیج)، علاوه بر موقعیت مهم تجاری، به داشتن درختان خرما بسیار مشهور بود. همچنین، روستایی به نام جدران، از مراکز مهم تولید شکر محسوب می‌شد. به‌طور کلی، مکران از جمله

نواحی گرمسیر و کم‌بارندگی بوده و کشاورزی در آن‌جا، بیشتر به صورت دیم رواج داشته است. چنان که گفته شد، زبان اهالی مکران، فارسی، بلوچی و نیز مکرانی (که به احتمال بسیار، لهجه‌ای محلی از زبان فارسی به‌شمار می‌آمده) بوده است. از آن‌جا که این سرزمین، از نخستین دهه‌های قرن اول هجری، به تصرف مسلمانان درآمد، مسلم است که رواج اسلام در آن‌جا غیر منتظره نبوده است. از آنچه در منابع، دربارهٔ مساجد جامع و رباط‌های موجود در شهرهای مختلف آن‌جا نوشته شده، می‌توان دریافت که اسلام در آن سرزمین، به مرور دین غالب اهالی مکران شده است.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- برای آگاهی از حدود دریای پارس، ر.ک. فروزانی، ۱۳۸۴: ۲۸ - ۱۷،
- ۲- جهت اطلاع دربارهٔ چگونگی شکل‌گیری امارات متحدهٔ عربی، ر.ک. دونالد هاولی، ۱۳۷۷: ۱۸ - ۷،
- ۳- استخری در مورد شهر ملتان (مولتان) که در کشور پاکستان واقع است، مطالب ارزشمندی ارائه کرده است. ر.ک. اصطخری، ۱۳۷۳، ۱۷۷ - ۱۷۶،
- ۴- استخری، از منوره که به زبان سندی برهمناباد نامیده می‌شد، به‌عنوان شهری گرمسیری و سرسبز که لیموترش و انبه از جمله میوه‌های آن‌جا بوده یاد کرده است (اصطخری، ۱۳۷۳، ۱۷۶ - ۱۷۴. زکریای قزوینی، دربارهٔ منوره چنین نوشته است: «شهریست مشهور به زمین سند، بسیار به خیر و برکت» قزوینی، ۱۳۷۱: ۱، ۱۶۱،
- ۵- در کتاب اشکال العالم، از دبیل به‌صورت دبیل یاد شده و در مورد آن‌جا آمده است که: «بر جانب غربی (رود) مهران است (کنار) دریا و گذرگاه کشتی این شهرهای سند و هند است و جایگاه بازارگانان ... و مقام مردم (در) آن‌جا، برای تجارت است (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۵).

منابع

- ابن حوقل (۱۳۶۶). *سفرنامه (ایران در سوره الارض)*، ترجمهٔ جعفر شعار. تهران: امیرکبیر.
- ابن خردادبه (۱۹۶۷). *المسالك الممالک*. لیدن: مطبع بریل.
- اصطخری . ا.ا. (۱۳۷۳). *ممالک و مسالک*، ترجمهٔ محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- اعتمادالسلطنه، م. ح. (۱۳۶۳). *تطبيق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران*، به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- بارتولد، و. و. (۱۳۵۸). *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمهٔ حمزه سردادور. تهران: انتشارات توس.
- باسورث، .ا.ک. (۱۳۶۲). *تاریخ غزنویان*، ترجمهٔ حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- بیک محمدی، ح. (۱۳۷۷). *مقدمه‌ای بر جغرافیای تاریخی ایران*. اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان.

- بیهقی، ا. م. (بی تا). *تاریخ بیهقی*، به تصحیح و تعلیقات سعید نفیسی. تهران: کتابخانه سنایی.
- پیرنیا، ح. (بی تا). *ایران باستان (تاریخ مفصل ایران قدیم)*. تهران: کتابفروشی ابن سینا و بنگاه دانش.
- پیرنیا، ح. (۱۳۶۲). *ایران باستانی*. تهران: دنیای کتاب.
- جیهانی، ا. (۱۳۶۸). *اشکال العالم*، ترجمه علی بن عبد السلام کاتب. مشهد: شرکت به نشر، انتشارات آستان قدس رضوی.
- حبیبی، ع. ا. (۱۳۸۰). *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*. تهران: انتشارات افسون.
- الحموی، ش. ا. (۱۹۹۵). *معجم البلدان*. بیروت: دار صادر.
- دهخدا، ع. ا. (۱۳۷۷). *لغت نامه*. تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران.
- داندامایف، م. آ. (۱۳۷۳). *ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی*، ترجمه روحی ارباب. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- السمعانی، ا. س. ع. ا. (۱۹۹۹). *الأنساب*، قدم لها محمد احمد حلاق. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طبری، م. (۱۳۶۲). *تاریخ طبری (تاریخ الرسل والملوک)*، ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات اساطیر.
- فروزانی، س. ا. (۱۳۸۴). *گستره دریای پارس (۲۸-۱۷)*. پژوهشنامه خلیج فارس (ضمیمه کتاب ماه تاریخ و جغرافیا)، ۸۹-۸۸، تهران.
- قزوینی، ز. (۱۳۷۱). *آثار البلاد واخبار العباد*، ترجمه محمد مراد بن عبدالرحمان، به تصحیح سید محمد شاهمرادی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- قرچانلو، ح. (۱۳۸۰). *جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی (۱)*. تهران: انتشارات سمت.
- کوفی، ع. (۱۳۸۴). *فتحنامه سند (چچ نامه)*، به تصحیح داود پوته. تهران: انتشارات اساطیر.
- لسترنج، گ. (۱۳۶۴). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- محبوب، م. و. و باوری، ف. (۱۳۶۲). *گیتاشناسی کشورها*. تهران: انتشارات گیته شناسی.
- مستوفی، ح. ا. (۱۳۶۲). *نزهة القلوب*، به اهتمام و تصحیح گای لیسترانج. تهران: دنیای کتاب.
- مقدسی، ا. ا. م. (۱۳۶۱). *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علی نقی منزوی. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- مؤلف ناشناس (۱۳۷۲). *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، ترجمه میر حسین شاه، تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام. تهران: انتشارات دانشگاه الزهراء (س).
- مؤلف ناشناس (۱۳۸۳). *مجملة التوارخ والقصص*، به تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: دنیای کتاب.
- وثوقی، م. ب. (۱۳۸۴). *تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار*. تهران: انتشارات سمت.
- هاوولی، د. (۱۳۷۷). *دریای پارس و سرزمین های متصلح*، مترجم حسن زنگنه. قم: مؤسسه فرهنگی همسایه (از انتشارات مرکز بوشهر شناسی).
- یعقوبی، ا. و. (۱۳۵۶). *البلدان*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.